مقالهٔ علمی ـ پژوهشی

ابوحیان توحیدی بر فراز تقابل‌های دوگانهٔ نظم و نثر در سنت ادبی‌ـبلاغی اسلامی

فرزاد بالو*

سیاوش حق‌جو**

چکیده

نظم و نثر در سنت ادبی ما در طول تاریخ طرفداران و مخالفانی داشته و هرکدام دلایلی را له یا علیه دیگری اقامه کرده‌اند. دراین‌میان، ابوحیان توحیدی، با فراروی از تقابل‌های دوگانه، بی‌آنکه جانب نظم یا نثر را بگیرد، با رویکردی فلسفی و زیبایی‌شناختی، سویه‌های دیگری از نسبت میان نظم و نثر را آشکار کرده است. این نوشتار، با روش توصیفی‌ـتحلیلی، ضمن نقل عینی آرای طرفداران نظم و نثر، به تحلیل رویکرد فراثنویت‌انگار توحیدی در *الامتاع و المؤانسه* می‌پردازد. نتایج بررسی‌ها حاکی از این است که توحیدی، با بازخوانی اقوال طرفداران نظم و نثر، معتقد است که درباب شعر و نثر نمی‌توان حرف آخر را زد. آن‌گاه، پس از تبیین ماهیت سخن و انواع آن، به نقل امتیازات نظم و نثر از زبان طرفداران آنها می‌پردازد؛ ازجمله اینکه نظم صناعت است و دست عامهٔ مردم به آن نمی‌رسد، درحالی‌که نثر زودیاب‌تر است و عامهٔ سخنوران را به‌جهت سهولت به خود متوجه می‌کند. نثر برای آراستگی به شعر نیازمند است، اما شعر به نثر نیازی ندارد. شاعر افق بی‌کرانه در پیش دارد و نویسنده میدانی کران‌مند، و در مقابل، نثر بنیاد سخن است و نظم فرع آن. نثر عاری از تکلف است و شعر مشحون از الزامات شعری؛ نثر از خرد وام می‌گیرد و نظم از احساس. با وجود زیبایی صوری نظم، نثر اصیل‌تر و شریف‌تر است. سرانجام، نتیجه می‌گیرد که هم نظم و هم نثر فضیلت‌های انکارناپذیر دارند و بهترین نوع سخن آن است که صورت آن بین نظم و نثر باشد، ولی نه نظم باشد و نه نثر.

کلیدواژه‌ها: نظم، نثر، تقابل دوگانه، بلاغت، ابوحیان توحیدی.

---

* دانشیار دانشگاه مازندران f.baloo@umz.ac.ir

** دانشیار دانشگاه مازندران siavashtavasin@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۱۴ تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۲۲

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۸، شمارهٔ۸۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

مقدمه و بیان مسئله

شعر به‌طور عام به جغرافیای خاصی محدود نبوده است. شرق و غرب عالم از گذشته تا به امروز همواره شاهد کاروان شعر و شاعران بوده و هست. البته، دراین‌میان، به دلایلی در کنار اقبال‌ها و نواخت‌هایی که حاصل می‌کرده، تهافت‌ها و مخالفت‌هایی نیز به خود دیده است.[۱] اما نزاع میان طرفداران شعر و هواداران نثر در سنت ادب فارسی داستان دیگری است.[۲]

در سنت ادبی ما، و به‌ویژه در ادبیات ایران پس از اسلام، تقابل شعر و نثر به گونه‌های مختلفی در آثار بلاغیون و نیز در آثار شاعران و نویسندگان بازتاب پیدا کرده است. طرفداران شعر یا نثر هریک در مقام ابراز دلایل و برهان‌هایی برآمده‌اند تا حریف را از گردونهٔ رقابت خارج کنند. اما درعین‌حال، تردیدی نیست که به‌تناسب پارادایم زمانه، طرفداران شعر بر طرفداران نثر برتری داشته‌اند. رویکرد ثنویت‌گرا به شعر و نثر در سنت ادبی کلاسیک غالب است، اما ابوحیان توحیدی شخصیتی استثنایی در ادب کلاسیک محسوب می‌شود که در جلد دوم کتاب *الامتاع و المؤانسه* در مواجهه با پرسش‌های وزیر ابوعبدالـله العارض، با ذکر دلایل برتری شعر و نثر از دیدگاه طرفداران کلام منظوم یا منثور، پروژهٔ ناتمامی را با تکافوی ادله به نمایش می‌گذارد و به نفع یکی و دفع دیگری موضع نمی‌گیرد، بلکه برخلاف گفتمان متعارف، که تقابل شعر و نثر را نمایندگی می‌کرد، بر فراز دوگانهٔ شعر و نثر می‌ایستد. به‌ویژه از جهت فلسفی و زیبایی‌شناختی، دلایلی درباب امتیازات شعر و نثر برمی‌شمارد که در سنت ادبی ما منحصربه‌فرد است. خوانش و تحلیل آرای ابوحیان در ذیل داوری‌های تقابلی متعارف بلاغیون و ادبا درباب ثنویت شعر و نثر، افق‌های تازه‌ای از حیث فلسفی (معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی) و زیبایی‌شناختی بر ما می‌گشاید که در آثار مؤلفان پیش و پس از او کمتر به‌چشم می‌خورد.

پیشینه و روش تحقیق

با توجه به بررسی‌هایی که انجام داده‌ایم پژوهش‌های ذیل مستقیم یا غیرمستقیم با نوشتار حاضر ارتباط پیدا می‌کند.

علیرضا ذکاوتی قراگوزلو (۱۳۷۴) در کتاب *ابوحیان توحیدی* به‌طور عام به شرح زندگی و آثار ابوحیان توحیدی پرداخته است.

فرشته آذرشب (۱۳۸۴) در مقاله‌ای با عنوان «احوال و آثار فیلسوف ادیب ابوحیان توحیدی»، که در مجلهٔ *کیهان فرهنگی* منتشر شده است، به شرح کوتاهی از زندگی و آثار مکتوب توحیدی بسنده کرده است.

سیدجعفر سجادی (۱۳۵۰) در مقالهٔ «ابوحیان توحیدی» در مجلهٔ *وحید* شرح بسیار کوتاهی از آثار و احوال ابوحیان توحیدی آورده است.

ادعای حسین شمس‌آبادی (۱۳۹۴) در مقالهٔ «شعر بهتر است یا نثر (مقابلهٔ آراء و دیدگاه‌ها در ادب فارسی و عربی)»، باتوجه به عنوان مقاله، «مقابلهٔ آراء و دیدگاه‌ها در ادب فارسی و عربی درباب شعر و نثر» است، اما هم جای دیدگاه‌های مهم و مشهور بلاغیون و ادبای فارسی و عربی دربارهٔ شعر و نثر، همچون محمد عوفی، عنصرالمعالی کیکاووس، عطار، نظامی عروضی، ابوهلال عسگری، ابن‌قتیبه، قلقشندی، قدامه‌بن‌جعفر و دیگران در آن خالی است و هم گزیده‌هایی از آرای توحیدی مورد توجه بوده و از جهت نقد و تحلیل سطحی نوشته شده است.

نصراللـه پورجوادی (۱۳۶۶) در مقالهٔ «نقد فلسفی شعر از نظر عطار و عوفی» صرفاً به بیان دیدگاه‌های عطار و عوفی دربارهٔ ماهیت و ویژگی‌های شعر می‌پردازد و اساساً وارد ثنویت شعر و نثر نمی‌شود.

وحید دستگردی (۱۲۹۹) در مقالهٔ «مناظره میان شعر و نثر» شواهد برتری شعری بر نثر را در دیوان شعرا تتبع کرده است.

در این پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی، آرای طرفداران نظم و نثر در میان بلاغیون گذشته بررسی شده و سرانجام، با طرح دیدگاه‌های ابوحیان توحیدی، به فراروی او از این نگرهٔ ثنویت‌گرا پرداخته شده است.

نگاهی گذرا به تقابل شعر و نثر در سنت ادبی کلاسیک

در میان بلاغیون مسلمان، درباب مناسبت میان شعر و نثر تشتت آراء وجود دارد، اما با توجه به حجم عظیم دیوان‌ها و اینکه کمتر کتابی در بلاغت کلاسیک می‌توان یافت که در نقد نثر نوشته شده باشد و همچنین، در مقایسه با شعر، از شواهد نثری بسیار کمی در کتاب‌های بلاغی استفاده شده است، می‌توان گفت که شعر گفتمان مسلط ادب کلاسیک محسوب می‌شود. این برتری نشان‌دهندهٔ حاشیه‌نشینی نثر در دنیای قدیم است.

در دورهٔ زعامت شعر، نثر برای آنکه در عرض شعر ارزش و اهمیتی پیدا کند، ناگزیر به زبان شعر نزدیک می‌شود یا با شعر درمی‌آمیزد. *گلستان*، *مرزبان‌نامه*، *کلیله‌ودمنه* و...، برجسته‌ترین آثار منثور کلاسیک، از آن جمله‌اند.

در مناظره‌ای خیالی و کهن میان شعر و نثر، این واقعیت به‌روشنی نشان داده شده است: نظم گفت: من جوانی هستم که در نظم وجود بیت‌القصیدهٔ مرا هر دنی از عهده بیرون نیاید، هرکس و ناکس را دست بی‌ادبی بر دامن عصمت من گذرکردن نشاید. ای نثر تو پیری هستی که هر کس را با تو مجال مقال بود و خواص را از کثرت مصاحبت تو ملال و اگر سزاوار آن باشی که به تو التفات کنند هم به مصاحبت من باشد که با تو آمیزان بوم و در تو ریزان (تبریزی، ۱۳۸۱: ۲۴۵؛ به‌نقل از دهقانی، ۱۳۸۹: ۱۱۲).

در این نوشتار، در آغاز به اجمال و البته با ارجاع به متون اصلی بلاغی و ادبی، شرح مختصری از آنچه در میان طرفداران شعر یا نثر گذشته ارائه خواهد شد، آن‌گاه به طرح و شرح آرای ابوحیان توحیدی در مواجهه با تقابل متعارف شعر و نثر پرداخته خواهد شد.

طرفداران شعر و دلایل ایشان[۲]

بلاغیون و ادیبان معروفی به تقابل دوگانهٔ نظم و نثر پرداخته‌اند و به برتری نظم بر نثر حکم داده‌اند که در ادامه به بازخوانی آرای ایشان می‌پردازیم.

ابوهلال عسگری (۳۹۵م)

کتاب *الصناعتین* مهم‌ترین اثر ابوهلال به‌شمار می‌آید و غالب آرای پیشینیان درباب شعر و نثر در این کتاب آمده است. عنوان کتاب این انتظار را در خواننده ایجاد می‌کند که شاهد مباحث مشروحی درباب شعر و نثر خواهیم بود، اما ابوهلال با تأکید بر اینکه هدف اصلی کتاب اثبات اعجاز قرآن است، بخش اعظم کتاب را به موضوعاتی انتزاعی اختصاص داده است که با نسبت شعر و نثر ارتباطی پیدا نمی‌کند. ابوهلال را نقطهٔ عطف چرخش از نقد ذوقی به نقد بلاغی می‌دانند و این امر را با اشارات بسیاری که به آرای قدامةبن‌جعفر در این کتاب می‌شود می‌توان دریافت (محبتی، ۱۳۸۸: ۳۸۵-۳۸۶). ابوهلال در این کتاب، با تفکیک میان حوزه‌های شعر و نثر و خطابه، به بیان خصوصیات و ویژگی‌های هریک می‌پردازد و سرانجام به برتری شعر بر نثر و خطابه رأی می‌دهد. اما نکتهٔ جالب‌توجه این است که نگاه او به شعر، زیبایی‌شناختی است، نه نقد اخلاقی و دینی.

ابوهلال در فصل اول از باب الثالث کتاب *الصناعتین* تحت عنوان «فی کیفیة نظم الکلام و القول فی فضیلة الشعر»، شعر و نثر و خطابه را رشته‌های سه‌گانهٔ صنعت یگانه‌ای به نام کلام می‌داند. در نظر او، خطابه و کتابت به امور دینی و سیاسی اختصاص دارد، درحالی‌که شعر به چنین اموری اختصاص ندارد: «شعر را جایگاهی است که برای هیچ‌یک از آنها یعنی، خطابه و مکاتبات و غیر از آن، قابل تصور نیست» (عسکری، ۱۹۷۱: ۱۴۲).

هرچند بنیاد شعر برپایهٔ دروغ، امر محال، ستایش‌هایی مبالغه‌آمیز و خارج از عادت، و تعابیر نادرست، از دشنام ناپاک‌دامنی، گواهی دروغ، و بهتان، استوار است ـ به‌ویژه شعر جاهلی که قوی‌ترین شعرها و هنرمندانه‌ترین آنهاست- مقصود از آن جز زیبایی لفظ و نیکویی معنا نیست. اینها همان چیزهایی هستند که کاربرد دروغ و همهٔ چیزهایی را که از آنها سخن به میان آمد توجیه می‌کند. به یکی از فلاسفه گفته شده فلانی در شعرش دروغ می‌گوید. گفت از شاعر زیبایی در کلام و از پیامبران صدق و درستی در کلام انتظار می‌رود. از مراتب بلندی که هیچ‌یک از انواع کلام بدان پایه نمی‌رسد نظم است که به‌وسیلهٔ آن الفاظ آراستگی می‌یابند و زیبایی به کمال می‌رسد. هیچ‌چیز در میان انواع منظومات در قوت لفظ به منزلت شعر نمی‌رسد... (همان، ۱۴۲-۱۴۳).

از برترین فضیلت‌های شعر اینکه الفاظ زبان، جزالت و فصاحت، شگفتی و نوبودن را از آن (شعر) اخذ می‌کند... و اینکه شواهد از شعر گرفته می‌شود. اگر شعر نبود شاهدی نبود بر آنچه از الفاظ قرآن و اخبار رسول فهمیده می‌شود. انساب عرب و تواریخ و ایام و وقایع آن را جز ازطریق اشعارش نمی‌توانی بشناسی. پس، شعر، دیوان عرب، گنجینهٔ حکمت آن، و استنباط‌شده از آداب آن، امانت‌دار دانش آن... [است] و حاجت کاتب و خطیب و هر ادب‌آموختهٔ بلاغت عرب یا نگرنده در دانش‌های آن، به شعر و روایت آن ضروری است.

[همچنین] آنچه باعث برتری شعر بر دیگر اقسام کلام می‌شود، طول بقای آن بر دهان راویان است. زمان طولانی بر آن می‌گذرد، اجزایش به هم مرتبط‌اند و این ویژگی شعر در هر زمان و نزد هر قومی است. هیچ‌یک از انواع کلام در مدح و ذم مانند شعر تأثیرگذار نیست. چه بسا انسان‌های فرومایه و گم‌نامی که به‌واسطهٔ شعر به مرتبت بالا دست یافته‌اند، درحالی‌که این فضیلت در رسائل و خطابه‌ها نیست. علاوه‌برآن، در محافل و مجالس چیزی نمی‌تواند جایگزین شعر شود (همان، ۱۴۳) و اگر شخص بلندپایه‌ای بخواهد وصف وجد و عشق و اندوه در فراق معشوق و مرگ او را در [در قالب] خطبه بگوید از مقام و مرتبت او خواهد کاست... درصورتی‌که در قالب شعر بگوید امری پسندیده است (همان، ۱۴۵).

ابن‌رشیق قیروانی

ابوعلی حسن‌بن‌رشیق قیروانی کتاب *العمدة فی صناعة الشعر و نقده* را به زبان عربی در قرن پنجم هجری درباب فن شعر و بررسی آن تألیف کرده است. در مقدمهٔ کتاب، ضمن بیان اهمیت و جایگاه شعر، با ذکر روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و سخنی از عمر، از شیوهٔ برخورد مردم با شعر اظهار نارضایتی می‌کند و می‌گوید:

وجدت الناس مختلفین فیه، متخلفین عن کثیر منه، یقدمون و یؤخرون و یقلون و یکثرون، قد بوبوه ابوابا مبهمة و لقبوه القابا متهمة و کل واحد منهم قد ضرب فی جهة و انتحل مذهبا هو فیه امام نفسه و شاهد دعواه فجمعت احسن ما قاله کل واحد منهم فی کتابه لیکون العمدة فی محاسن الشعر و آدابه ان‌شاءالـله....

باب اول کتاب در فضل و برتری شعر است. مؤلف در این باب، نخست، عرب را افضل امم و حکمتش را افضل حکمت‌ها می‌داند و سپس کلام عرب را به دو قسم نظم و نثر تقسیم می‌کند و برای هرکدام درجاتی قائل می‌شود: خوب، متوسط و ضعیف. اگر دو طبقه از این دو نوع کلام در فصاحت و بلاغت (قیمت) یکسان باشند و یکی را بر دیگر فضلی نباشد، برتری با شعر خواهد بود، چنان‌که در وجه تسمیهٔ شعر آشکار است؛ زیرا در عرف و عادت رایج، هر کلام منظوم برتر از کلام منثور از جنس خود به‌شمار می‌آید. لفظ همچون دُرّ است. دُرّ منثور بهای کمی دارد، اگرچه از درجه و ارزش والایی برخوردار باشد. اگر نظم باشد از ابتذال به دور می‌ماند و به جهت کثرت استفاده و استعمال زیبایی‌اش آشکار می‌شود. اگر نثر باشد در گوش‌ها پراکنده می‌شود و طبع از آن روی‌گردان است. در ادامه، از برتری نظم بر نثر، وجه تسمیهٔ شعر، ادلهٔ کسانی که نثر را بر نظم ترجیح داده‌اند و پاسخ آنها و... سخن گفته است (ابن‌رشیق قیروانی، ۱۹۸۱: ۱۹-۲۶). قیروانی در باب دوم در رد کسانی که شعر را ناپسند شمرده‌اند، به سخنانی از پیامبر اکرم(ص) و دیگر بزرگان استناد می‌کند تا در پی اثبات و تأیید شعر برآید.

عنصرالمعالی کیکاووس

عنصرالمعالی کیکاووس، در *قابوسنامه* ـکه ملک‌الشعراء بهار آن را مجموعهٔ تمدن اسلامی پیش از مغول نامیده است (بهار، ۲/۱۳۷۵: ۱۱۴)ـ در باب سی‌وپنجم، که «آیین شاعری» نام گرفته است، تصویری از شعر و نثر عرضه می‌کند که از جایگاه رفیع و ممتاز شعر در مقایسه با نثر نشان دارد؛ چراکه از شعر به «شاه» و از نثر به «رعیت» تعبیر می‌کند، بی‌آنکه به دلایل برتری یکی بر دیگری به‌روشنی پرداخته باشد:

و آن سخن که گویی اندر شعر، در مدح و غزل و هجا و مرثیت و زهد، داد آن سخن به تمامی بده و هرگز سخن ناتمام مگوی و سخنی که در نثر نگویند تو اندر نظم مگوی، که نثر چون رعیت است و نظم چون پادشاه و آن چیزی که رعیت را نشاید پادشاه را نشاید (عنصرالمعالی، ۱۳۴۷: ۱۸۶).

محمد عوفی

نورالدین محمد عوفی بخاری، در باب اول کتاب *لباب‌الالباب* (نخستین تذکره دربارهٔ شاعران پارسی‌گو، تألیف‌شده در حدود ۶۱۸)، آنجا که در فضیلت شعر و شاعری سخن می‌گوید، تلقی خود را از نسبت میان نظم و نثر با مخاطبان در میان می‌گذارد. او با بنیاد قراردادن سخن، نظم و نثر را نمودهای عینی سخن معرفی می‌کند. سپس، شعر و نثر را در توصیفی شاعرانه تعریف می‌کند. عوفی برای نظم صفاتی چون «خوبرویان گشاده‌موی»، «ترکان تنگ‌چشم»، و «مطربی نگارین که نوای راست او همه موزون است» می‌آورد و در مقابل، برای نثر ویژگی‌هایی چون «فراخ‌چشمان عجمی‌نژاد»، «هزاردستانی که عشاق شام و عراق را در وقت صبح پردهٔ راهوی سماع کند اما بستهٔ وزن نباشد» قائل می‌شود. با وجود این، عوفی تأکید می‌کند که بیشتر حکما نظم را به نثر ترجیح داده‌اند و در جهت تأیید مدعای خود این دو بیت را از استاد رشیدی شاعر مثال می‌آورد:

سخن گرچه منثور نیکو بود — چو منظوم گردد نکوتر شود
به گوهر همی ننگری ز آزمون — که بی‌رشته چون است و با رشته چون

در ادامه، با ذکر حکایتی از مجالس صاحب‌بن‌عباد، به طرح و شرح مناظره‌ای می‌پردازد که طرفداران برتری نظم ازیک‌سو و طرفداران برتری نثر از سوی دیگر با ذکر دلایل و براهینی در پی اثبات ادعای خود برمی‌آیند:

> در آغاز، طرفداران نثر در قبح نظم این‌گونه داد سخن داده‌اند: شعر شعاری مذموم است و شاعر در همهٔ اوقات و به همهٔ احوال ملوم (مورد سرزنش). از بهر آنکه اکثر و اغلب اشعار یا در مدح یا در نسیب و بناء (بنیاد) هر دو بر اکاذیب فاحش و دروغ‌های صریح است، چنان‌که ظهیری فاریابی در این معنی نطقی زده است:
>
> **کمینه پایهٔ من شاعری است خود بنگر — که چند گونه کشیدم ز دست او بیداد**
> **بهین گلی که ازو بشکفد مرا این است — که بنده خوانم خود را و سرو را آزاد**
> **گهی لقب نهم آشفته‌زنگی‌ای را حور — گهی خطاب کنم باز سفله‌ای را راد**

سپس، با متصف‌کردن شاعران به طمع و وقاحت، برتری نثر بر نظم را نتیجه می‌گیرد. اما در مقابل، طرفداران برتری نظم بر نثر با میدان‌داری ابومحمد خازن که «مقالید خزاین هنر در قبضهٔ بیان او بود» با ذکر دلایلی به تفوق و برتری نظم بر نثر رأی می‌دهد: نظم بهترین وسیله برای تقرب پادشاهان و وزیران و بزرگان در مقایسه با دیگر دانش‌هاست.

شعر از همهٔ چیزها بهتر است. اگر با دروغ آمیخته گردد نه‌تنها بی‌فروغ نمی‌شود، بلکه اگر مس کذب را با زر نظم امتزاجی دهند و در کورهٔ قریحت زیرکان تابی یابد، مس همرنگ زر شود و حسن نظم بر قبح کذب راجح آید.

هیچ‌یک از زاهدان و عالمان در پی نفی و انکار شعر برنیامده‌اند، چنان‌که فی‌المثل پیامبر به شعر حسان‌بن‌ثابت گوش فرا می‌داده و برای استماع آن، احسان و تحسین ارزانی فرموده و بر آن دعای خیر گفته است. روایت کرده‌اند بر لفظ مبارک نبوی نیز رفته است و وقتی در مقام مفاخرت بیان فرموده است:

انا النبی لا کذب　　انا ابن عبد المطلب

از بزرگان صحابه و مهاجران و انصار اشعار بسیار نقل کرده‌اند. پادشاهان و حاکمان برای جاودانگی نام خویش، مال فانی و زر و گوهر بخشش می‌کرده‌اند. چنان‌که از درگذشت برخی از آنها سال‌ها سپری شده است، اما همچنان نام نیک ایشان از صفحات ایام محو نشده است.

در ادامه، عوفی با ذکر اشعاری به عربی و فارسی، بر برتری شعر بر نثر تأکید می‌ورزد (عوفی، ۱/۱۳۶۱: ۱۴-۱۰).

نظامی عروضی سمرقندی

نظامی عروضی در آغاز کتاب *چهارمقاله*، هدف از تألیف کتاب را تبیین جایگاه و منزلت چهار طبقهٔ دبیران، شاعران، منجمان، و طبیبان ذکر کرده است. او در ظاهر دبیری را قوام ملک می‌داند و در ترتیب موضوعی مقدم بر شعر بدان می‌پردازد، اما چنین به‌نظر می‌رسد که نظامی در حکایت دوم از مقالت شعر، به نوعی به برتری شعر بر نثر رأی داده است. آنجاکه از جهت تأثیرگذاری، شعر را تأثیرگذارتر از نثر ارزیابی می‌کند:

رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته، دانست که به نثر با او درنگیرد، روی به نظم آورد و قصیده‌ای بگفت. به وقتی که امیر صبوح کرده بود درآمد و به‌جای خویش بنشست و چون مطربان فرو داشتند، او چنگ برگرفت و در پردهٔ عشاق این قصیده آغاز کرد:

بوی جوی مولیان آید همی　　یاد یار مهربان آید همی

(نظامی عروضی، ۱۳۷۵: ۵۲)

عبدالقاهر جرجانی

جرجانی فصل و مبحث اول *دلائل‌الاعجاز* را با عنوان «جواب به کسانی که نسبت به نقل و حفظ شعر بی‌رغبت شده، و اشتغال به علم شعر و تحقیق آن را مذمت کرده‌اند»، به اهمیت و جایگاه شعر اختصاص داده است. او، در آغاز، دلایل سه‌گانهٔ عمدهٔ طرد و ذم شعر را برمی‌شمارد: ۱. از جهت محتوای بیهوده، هزل، یا هجو و ناسزا و کذب. ۲. از آن جهت که شعر دارای وزن و قافیه است. ۳. اینکه اکثر شاعران افراد ناصالح و ناشایسته‌ای بوده‌اند و این

طبقه در قرآن مذمت شده‌اند (جرجانی، ۱۳۶۸: ۴۸-۶۴). جرجانی مستقیم وارد تقابل شعر و نثر نمی‌شود، اما آنجا که در مقام جواب به کسانی برمی‌آید که تصور می‌کنند شعر به‌لحاظ رذائلش مذموم است و چون شعر دارای سخنان بیهوده و زشت است، به‌طورکلی مخالف شعر شده‌اند، از نثر سخن به میان می‌آورد و تلویحاً به برتری شعر بر نثر اشاره می‌کند:

> بایستی بگوییم که این رذایل در نثر خیلی زیادتر از شعر است؛ زیرا عدهٔ شعرا در هر عصری معدود است، ولی کل علمای ادب و بعضی از خواص که شعر نمی‌گویند به‌اندازهٔ ریگ‌های بیابان است. ما می‌دانیم اگر تمام آثار نثر جمع‌آوری شود (به همان‌گونه که آثار منظوم را جمع‌آوری می‌کنند) و فردی تصمیم بگیرد که همهٔ انواع هزل و سخافت نثر متعلق به یک دوره را گرد آورد خواهد دید که بر تمام آنچه شعرا در بسیاری از روزگاران سروده‌اند فزونی دارد و همه سخافت‌ها را می‌پوشاند و در خود حل می‌کند (همان، ۴۸-۴۹).[۳]

طرفداران نثر و دلایل ایشان

در مقابل بلاغیون طرفداران شعر، بلاغیون و ادیبانی دیگر طرفدار نثر بوده‌اند و به اقامهٔ دلایل خویش دربارهٔ برتری نثر بر شعر پرداخته‌اند:

علی‌بن‌احمد منتجب‌الدین بدیع

علی‌بن‌احمد منتجب‌الدین بدیع، صاحب *عتبة‌الکتبة*، نخستین مجموعهٔ مستقل از نامه‌های دیوانی و اخوانی زبان فارسی در قرن ششم است. او با نقدی الهیاتی و دینی، مثل ثعالبی در *نثر النظم و حل العقد* و قلقشندی در *صبح الاعشی*، قرآن را کلام منثور دانسته و بنابراین بر شعر مرجح شمرده است: «و سخن منثور را بر منظوم تقدم و مزیت شرف تشبه است به کلام ایزد تعالی و تقدس و این تشابه و تجانس بزرگ‌ترین فضایل و مفاخر است» (منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۸۴: ۲).

اِبْن‌سِنان خَفاجی

ابومحمد عبدالـله‌بن‌محمد (متوفا به ۴۶۶ق/۱۰۷۴م) معروف به اِبْن‌سِنان خَفاجی، ادیب و شاعر شامی و نویسندهٔ کتاب *سرالفصاحة* است که آن را در سال ۴۵۴ ق. نوشته است. موضوع کتاب تفسیر و توصیف فصاحت و بلاغت و بحث پیرامون مباحث علم بیان و بدیع است. ابن‌سِنان خَفاجی در «فصل فی ذکر الفرق بین المنظوم و المنثور و ما یقال فی تفضیل احدهما علی الآخر» نوشته است: *سرّالفصاحه* به بیان دلایل طرفداران برتری شعر بر نثر می‌پردازد:

وزنْ شعر را نیکو می‌گرداند و آن را رونق می‌دهد. امری که کلام منثور از آن بی‌بهره است. همچنین، موسیقی کلام و آهنگ، حالت طرب و شادی (در خواننده یا شنونده) ایجاد می‌کند... (ابن‌سنان خفاجی، ۱۹۸۲: ۲۸۷). اما آنجا که دربارهٔ دلایل برتری نثر بر نظم سخن می‌گوید، به‌روشنی از موضع خود نیز برتری نثر بر نظم را نتیجه می‌گیرد:

> در نثر به اموری آگاهی می‌یابیم که در نظم امکان آن فراهم نیست. نیاز به فن نوشتار و بهره‌مندی از آن در جمیع اهداف ضروری و آشکار است، درحالی‌که شعر هنر و فضیلتی است که می‌توان از آن بی‌نیاز بود و ضرورتی به سازوکار آن نیست. همچنین، کمال و فزونی منزلت شاعر، او را به درجات عالی و یادکردی نیکو نمی‌رساند، درحالی‌که نویسنده (کاتب) با نویسندگی به جایگاه وزارت یا سروری می‌رسد. فن و هنری که به‌وسیلهٔ آن به جایگاهی والا دست پیدا کنی، برتر و بالاتر از هنری است که صاحبش را به آن جایگاه شایسته نمی‌رساند. همچنین، غالب اشعار اگرچه موجب وجد می‌شوند اما از امور جدی حظی ندارند و ترجمان حقیقت نیستند و مهارت در آن، عین زیاده‌روی در دروغ و غلو در بزرگ‌نمایی و مبالغه است. در مقابل، اکثر آثار منثور، شرح امری یقینی و احوالی قابل رؤیت هستند. آنچه غالباً به امر واقعی و روشن می‌پردازد، برتر از چیزی است که بیشتر امور محال و دور از ذهن است (همان، ۲۸۸).

ابن‌اثیر جزری

ابن‌اثیر جزری (۵۵۵-۶۳۰ق.) کتابی با نام *الجامع الکبیر فی صناعةالمنظوم و المنثور* دارد. درباب سوم «من الفن الثانی من القطب الاول فی تفضیل الکلام علی المنظوم»، ضمن آنکه درباب تفضیل و برتری یکی از این دو بر دیگری سخن‌های متضادی مطرح می‌کند، در نهایت، سخن استوار را از آنِ کسانی می‌داند که به برتری کلام منثور بر کلام منظوم رأی داده‌اند و دلیل آن بر چهار وجه است:

> وجه اول: گواهِ مراتب فضل و بلندپایگی نثر همین بس که خداوند قرآن را به نثر نازل کرده است و علت معجزه‌خواندن قرآن، صعوبت و دشواری در مثل و مانند آن آوردن است.
>
> وجه دوم: نثر می‌تواند به نیابت از نظم بیاید ولی نیابت نظم از نثر ممکن نیست. در نثر میان معنی و لفظ مطابقت وجود دارد، اما در شعر به‌خاطر رعایت وزن، ناگزیر لفظ زیادت یا نقصان می‌یابد. اگر لفظ زیادت یابد، معنی بدون آن درست و کامل است و اگر نقصان یابد معنی بدون آن ناقص است.
>
> وجه سوم: نوشتن نثر نیازمند آموختن مهارت‌هایی است، درحالی‌که در سرودن نظم این ضرورت احساس نمی‌شود.
>
> وجه چهارم: نویسنده تا مقام وزارت خلفا و پادشاهان ارتقا می‌یابد، اما شاعر همواره چشمش به بخشش و دهش مردمان است (ابن‌اثیر، ۱۳۷۵: ۷۳ -۷۵).

قَلقَشَندی

ابوالعباس احمدبن‌علی‌بن‌احمد قاهری قَلقَشَندی (وفات ۷۹۱ هق)، مورخ و محقق و ادیب مصری است. مهم‌ترین تألیف او کتاب *صبح الاعشی فی قوانین الانشاء* است. در آغاز سدهٔ نهم قمری مدتی عهده‌دار دیوان انشای سرزمین مصر بود. *صبح الاعشی* مشتمل بر مقدمه‌ای مبسوط دربارهٔ مبادی و اصول نگارش، پنج باب و ده مقاله است. نگارش و کتابت نقطهٔ کانونی کتاب حاضر است؛ ازهمین‌رو، صناعت انشاء در عنوان کتاب هم آمده است. توجه و تأکید نویسنده بر نوشتار در بخش مقدمه و مقالهٔ نخست کتاب آشکار است:

نگارش از جهت شکل و موضوع نامتناهی است، چه با عالمی نامتناهی مواجه است. شعر در گذشته نه‌تنها از حیث موضوعات، بلکه از حیث اشکال و اوزان نیز محدود بود. شعر در وزن و قافیه‌ای محصور است که شاعر، علاوه‌برآنها، به الفاظ بسیار با ویژگی‌های صرفی و نحو و بیانی خاصی نیازمند است که معنی تابع لفظ باشد. تابع لفظ بودن معنی متضمن دو چیز است: نخست آنکه معنی محدود به لفظ است؛ یعنی محدود به شکل. چون لفظ ذاتاً محدود است، پس معنی نیز کم‌اهمیت است و به همین جهت است که اهمیت شعر را در لفظ آن می‌دانند نه در معنی. دو دیگر آنکه بیت قالب شعری است و باید از الفاظی که از لحاظ وزنی با این قالب سازگار است پر شود. این بدان معنی است که الفاظ ذاتاً تابع قالب ازپیش‌آماده‌شده هستند و به این سبب، شاعر در آغاز آزادی خود را در انتخاب الفاظ و تعداد آنها و همچنین آزادی‌اش را در غنابخشیدن به معنا از دست می‌دهد. بدین‌گونه است که معنی بر شاعر تحمیل می‌شود؛ زیرا معنی در قالب تحمیلی‌ای ریخته شده که الفاظ معین و شمار محدودی از آنها را نیز ایجاب می‌کند.

سخن منثور به این چیزها نیازمند نیست. الفاظ آن تابع معانی‌اش هستند. تابع معانی‌بودن واژه‌ها متضمن آزادی ابتدایی در انتخاب فرم و شکلی است (واژه‌ها، ترکیب‌ها و ساخت‌ها) که با معنی متناسب و سازگار است؛ زیرا این شکل نتیجهٔ تجربه‌های تازه‌ای است که معنی آن نامتناهی است و از تجربهٔ نامتناهی سرچشمه می‌گیرد و به‌همین‌خاطر شکل آن نامتناهی است. ازاین‌رو، الفاظ تابع معانی هستند.

بااین‌همه، نویسنده فقط چیزی را می‌نویسد که در درون او ذاتاً معنی خاصی دارد. حال آنکه، شاعر در هر لحظه می‌تواند قالب‌های معینی را با الفاظ مشخصی پر کند، بدون اینکه ضرورتاً چیزی تازه‌ای بگوید؛ یعنی چیزی را بر آنچه مسبوق به سابقه است بیفزاید. بدین‌سان، درمی‌یابیم که چگونه شعر دچار تقلید و تکرار می‌شود و چگونه بعضی منتقدان تلاش کرده‌اند

که شعر را منحصر به تقلید و تکرار سازند و میزان ارزش آن را به میزان مطابقت آن با نمونه و الگوی قبلی مرتبط سازند. شاید قالبی‌بودن شعر است که صناعت آن را سهل و آسان می‌کند (ادونیس، ۱۳۹۲: ۷۸۷-۷۹۲).

برفراز دوگانهٔ شعر و نثر در *الامتاع و المؤانسة* ابوحیان توحیدی[٤]

ابوحیان توحیدی بر فراز دوگانهٔ شعر و نثر

الامتاع و المؤانسة یکی از آثار درخشان توحیدی است که رویکردهای مختلف فلسفی، عرفانی، ادبی و... در آن مجال طرح و شرح می‌یابند. این کتاب از یک دیباچه، چهل گزارش شب‌نشینی موسوم به «اللیله» و سه نامه تشکیل شده که به سفارش ابوالوفای بوزجانی نگاشته شده است. ساختار اصلی کتاب به‌صورت پرسش و پاسخ است و در پایان با نتیجه‌گیری همراه است. واقعیت این است که گفتمان علمی و فلسفی که در دورهٔ اول و دوم عباسی شکل گرفته بود موجب شد کاخ‌های وزیران و امیران کانونی برای برگزاری نشست‌های علمی و ادبی باشد. حسن مهلبی (ت ۳۵۳) در بغداد، ابن‌العمید (ت ۳۶۰) در ری، عضدالدوله بویهی (ت ۳۷۲) در شیراز، و صاحب‌بن‌عباد (ت ۳۸۵) در اصفهان پرآوازه‌ترین و پرشکوه‌ترین نشست‌های علمی و ادبی را میزبانی می‌کردند. البته، درعین‌حال، نهضت ترجمه در توجه به نثر و غنای آن تأثیرگذار بود (ابن‌رسول و همکاران، ۱۳۹۲: ۷-۸). ابوحیان به‌گواهی آثارش از نثری فصیح و بلیغ برخوردار بوده است.

ابوحیان توحیدی در پایان «شب بیست‌وپنجم» از جلد دوم کتاب *الامتاع و المؤانسة* در مواجهه با پرسش‌های وزیر ابوعبدالـله العارض، با ذکر دلایل طرفداران شعر و نثر، با هنرمندی بر فراز دوگانهٔ شعر و نثر می‌ایستد. در اینجا مشروح این پرسش و پاسخ‌ها را می‌آوریم.

> وزیر ابوعبداللـه العارض گفت: «دوست دارم کلامی در مراتب نظم و نثر بشنوم. هرکدام به کجا ختم می‌شوند، و در چه شکلی اتفاق دارند، کدام‌یک سودمندتر است، کدام‌یک سخنورانه‌تر است، و کدام برتر است؟» پاسخ این بود: «سخن درباب سخن دشوار است». گفت: «چرا؟» گفتم: «سخن دربارهٔ اموری که در آنها بر صورت‌ها و شکل‌هایشان، که به معقول و محسوس تقسیم می‌شوند، تکیه می‌شود، امکان‌پذیر است و فضای آن وسیع و جولانگاه‌های آن گوناگون است، اما سخن درباب سخن گرد خود آن دور می‌زند و پاره‌های آن با یکدیگر اشتباه می‌شوند. به همین دلیل، نحو دشوار افتاده است، و چقدر نحو به منطق شبیه است. نثر و شعر نیز چنین‌اند و [دشواری آنها نیز] بر همین اساس است».

در ادامه، با رویکردی انتقادی، به نقد اقوال و آرایی می‌پردازد که در سنت ادبی ما دربارهٔ شعر و نثر بیان شده است:

> درباب شعر و نثر سخنان گوناگون گفته‌اند، اما هیچ‌گاه از توصیف زیبا، انصاف ستوده، و رقابت پسندیده به دور نشده‌اند، مگر آن سخنانی که با تعصب و ستیهندگی آمیخته شده باشد؛ زیرا انسانی که صاحب این دو خوی است از خودبزرگ‌بینی و مغالطه خالی نیست، و به همین نسبت، او را [حق] ورود در بیان حجت درباب آنچه تحقیق آن موردنظر است، یا کاستی حجت از مقصود، هست؛ و این آفتی است در امور دین و دنیا، که هیچ امیدی به زوال و نابودی آن نیست؛ زیرا از سرشت‌های گوناگون و عادات ناپسند نشئت گرفته است.

جالب‌توجه اینجاست که در همان آغاز، با براعت استهلالی، اشاره می‌کند که درباب شعر و نثر نمی‌توان حرف آخر را زد:

> اما من با وجود این خارزار گزنده و اَقدام دشوار، آنچه را که از صاحبان این جایگاه و فن فراگرفته‌ام بازگو می‌کنم، و اگر مطلبی پیش آمد که همانند آن بود آن را برای تکمیل شرح و تمام پرداختن به موضوع و به قصد رسیدن به غایت مطلب و درپیش‌گرفتن راه احاطه می‌پیوندم، اگرچه امید و طمع رسیدن به پایان این راه نیست و یاریگر، خداوند است.

آن‌گاه، فیلسوفانه درباب ماهیت سخن و انواع آن حرف می‌زند: ۱. سخن از روی بداهه ۲. سخن از روی رنج اندیشه ۳. سخن حاصل آمیزش بداهه و رنج اندیشه:

> شیخ ما (استاد ما) ابوسلیمان گفت: سخن در آغاز پدیدآمدن خویش، یا از آسانی بداهت برمی‌خیزد یا رنج اندیشه، یا آمیخته از هر دو است، نیروهای آن دو به اندک و بسیار در آن است.
>
> برتری آسانیِ بداهتِ سخن این است که ناب‌تر است، و برتری سخن از روی رنج اندیشه، در نتیجه‌بخش‌تربودن آن است، و برتری ترکیب آن دو در این است که کامل است، اما عیب بداهه‌بودن سخن در کمتربودن نقش صورت عقل در آن است؛ و عیب سخن از روی رنجِ رویّت [= اندیشه] اینکه صورت حس در آن کمتر است و عیب ترکیب آن دو به‌اندازهٔ بیشی و کمی سهمی است که از آن دو دارد. اگر سخنِ ترکیبی، عاری از تکلف و دشوارگویی باشد، سخنی شیوا، پذیرفتنی، و شیرین می‌شود که سینه‌ها آن را دربرمی‌گیرند و گوش‌ها آن را می‌ربایند و مجالس آن را غارت می‌کنند و به تاراج می‌برند (بدان گوش می‌سپارند)، رقبا پی‌درپی در آن به رقابت می‌پردازند و برتری سخنوران (در نظم و نثر) همانا در این گونهٔ مرکب است که به آن تألیف و ضم‌کردن می‌گویند، و رواست که صورت عقل در بداهه واضح‌تر و صورت حسن در اندیشه آشکارتر باشد. الا اینکه آن از شگفتی‌های آثار نفس، و نوادر کارهای طبیعت است، ولی اصل همان امری است که وصف آن پیشتر گفته شد (ر.ک: توحیدی، بی‌تا: ۱۳۰-۱۳۹).

آن‌گاه (با نقل قول از ابوعابد الکرخی) به ذکر دلایل برتری نثر بر نظم می‌پردازد.

دلایل برتری نثر بر نظم

توحیدی دلایل زیر را از زبان طرفداران برتری نثر بر نظم بیان می‌کند:

۱. نثر بنیاد سخن است و نظم فرع آن. غالب مردم در سخنشان به نثر گرایش دارند، حال‌آنکه جز به علتی برانگیزاننده به سراغ شعر نمی‌روند. نثر بنیاد سخن است و نظم فرع آن، اصل از فرع شریف‌تر است و فرع ناقص‌تر از اصل است، ولی هریک از آن دو (نظم و نثر) ویژگی‌های زشت و زیبا دارند.

۲. کتاب آسمانی به نثر ساده، منسجم و در وزن‌های گوناگون سروده شده است، اما سخن منظوم، تصنعی و ساختگی است و در حصار عروض گرفتار. علاوه‌براین، امتیاز نثر (بر شعر) این است که کتاب‌های قدیم و جدید با تأیید الهی از آسمان بر زبان پیامبران نازل شده است. با وجود اختلاف زبانی‌ای که دارند، همهٔ آنها به نثر ساده‌اند و با وزن‌های گوناگون. ساختاری متفاوت با تنوع بسیار دارند که از وزن پیروی نمی‌کنند و در قالب‌های عروضی هم قرار نمی‌گیرند. نثر چیزی است که قابل ابطال نیست (روا نیست که ابطال شود).

۳. از دیگر امتیازات نثر (این است که) یک‌پارچگی و انسجام در آن آشکار و تکلف از آن دور است و به صافی‌بودن نزدیک‌تر است و وحدت بر چیزی غالب دیده نمی‌شود، مگر اینکه دلیل بر زیبایی و بقا و درخشش و پاکیزگی آن باشد.

۳. برتری نثر، علاوه‌برآن، همان‌طور که از جهت وحدت، الهی است، از جهت سرآغاز، طبیعی است. سرآغاز در طبیعیات وحدت است، همان‌طور که وحدت در الهیات سرآغاز است و این سخن بزرگی است.

۴. انسان از آغاز کودکی تا زمانی طولانی جز به نثر پراکنده و آسان سخن نمی‌گوید و چیزی جز این نیز به او الهام نمی‌شود، درحالی‌که سخن منظوم چنین نیست؛ زیرا برآمده از صناعت است.

۵. نثر عاری از تکلف و شعر مشحون از الزامات شعری است.

۶. نثر از خرد و نظم از احساس وام می‌گیرد.

۷. درباب شرافت نثر، خدا در قرآن می‌فرماید هرگاه ایشان را می‌بینی گمان می‌کنی که مروارید پراکنده هستند و نفرمود مروارید به‌نظم‌کشیده؛ و ستارگان آسمان پراکنده هستند اگرچه پراکندگی‌شان براساس نظم است، جز اینکه نظام آن براساس عقل دانسته می‌شود و

پراکندگی آن براساس حس است؛ زیرا حکمت هرگاه پوشانده شود... از آن صورت قائم بر قدرت خواهد بود.

۸. از امتیازات نثر این است که پیامبر(ص) تمامی اوامر و نواهی، دریافت خبر، رساندن خبر، سخن هدایت و موعظه را، چه از روی جبر و چه با خرسندی، به نثر بیان می‌کردند. نظم زمانی جامهٔ (حیات) پوشید که از درجهٔ نثر سقوط کرد، و پیغمبر از نظم تنزیه شد (دور نگه داشته شد) مگر به‌خاطر نقصی که در آن است، و چنان‌که با هم مساوی بودند پیغمبر به هردوی آنها سخن می‌گفت.

۹. نویسندگان محرم اسرار و هم‌نشین خلیفه و وزیرند و شاعران مظهر نیاز و دریوزگی و هر آینه در آستانهٔ عتاب و عذاب.

این اوصاف اندکی است از مطالب بسیاری که مایهٔ بینایی جویندهٔ این جایگاه است، کسی که ماجرای نظم و نثر را همه‌جا دنبال می‌کند.

نکتهٔ جالب‌توجه اینکه توحیدی قبل از آنکه بخش مربوط به تشریح امتیازات نثر را به پایان ببرد دوباره بر پیوستگی و جمع نثر و نظم تأکید می‌کند:

> ابن‌هندو کاتب گفت هرگاه در نظم و نثر نظر شود از جهت اینکه احوال و شرایط آن به‌خوبی دانسته شود، و از آغاز و پایان آنها آگاهی حاصل شود (این‌طور دانسته می‌شود) که منظوم از جهتی نثر است و منثور از جهتی نظم است، و اگر این دو از چنین ویژگی‌ای بهره نداشتند، نه موافق هم می‌شدند و نه مخالف هم.

دلایل برتری شعر در آرای شعرمحوران

در ادامه، توحیدی اشاره می‌کند که با توغل در آرای دانشمندان ادیب و بلاغت‌دان، به علل برتری نظم بر نثر دست یافته است:

۱. نظم صناعت است و دست عموم مردم به بلندای آن نمی‌رسد، درحالی‌که نثر زودیاب‌تر است و گرایش عامهٔ سخنوران به آن به‌جهت سهولت دسترسی است.

۲. نظم به‌جهت اشتمال بر وزن و قافیه مناسب موسیقی و آواز است، اما نثر از این امتیاز عاری است:

۳. نثر برای آراستگی به شعر نیازمند است، اما شعر به نثر نیازی ندارد. گویند چه زیبا می‌شد این رساله اگر در آن بیتی بود و نگویند این شعر زیبا چه نیکو می‌شد، اگر در آن پاره‌ای نثر می‌بود؛ زیرا صورت سخن منظوم محفوظ است و صورت سخن منثور تباه است.

۴. اهل دانش برای اثبات و تأیید مدعای خود از نظم شاهد و برهان می‌گیرند. ابن‌نباته گفته است که از دلایل برتری نظم این است که شواهد و برهان جز در آن یافته نمی‌شود، و برهان‌ها جز از شعر گرفته نمی‌شوند. منظورم این است که دانایان، و حکیمان و فقیهان و نحویان و لغت‌شناسان می‌گویند «شاعر گفته است» و «این در شعر بسیار است» و «شعر این را می‌گوید» و بر این اساس است که شاعر صاحب حجت است و شعر برهان است.

۵. شاعر افق بی‌کرانه در پیش دارد و نویسنده میدانی کران‌مند. خالع گفته است برای شاعران میدانی فراخ پیش‌رو است و برای سخنوران چنین میدانی نیست.

۶. صله و پاداشی که شاعران از شاهان و امیران می‌گیرند، با نویسندگان قابل مقایسه نیست. اگر بخواهیم جوایز شاعران و مجالس فاخر آنها و بزم‌های مشهورشان را پیگیری کنیم آن را بیرون از شمار خواهیم یافت، درحالی‌که اگر اصحاب نثر را بررسی کنیم، چیزی از این دست نخواهیم یافت.

۷. شاعر از نویسنده بی‌نیاز است و نویسنده به شاعر نیاز دارد. مردم می‌گویند این سخنور کامل می‌بود اگر شعری می‌گفت، و نمی‌گویند چه شاعر خوبی بود اگر بر نثر توانا بود. این به‌دلیل بی‌نیازی شاعر از نویسنده و نیازمندی نویسنده به شاعر است. مردم ابوعلی‌الیصیر را بر علی‌ابن‌العینا ترجیح داده‌اند؛ زیرا ابوعلی هر دو فضیلت را در خود گرد آورده است، و در دو اقلیم با دو شمشیر داوری کرده است.

تکملهٔ سخن

فضیلت و برتری‌های نظم و نثر انکارناپذیر است. به‌گفتهٔ ابن‌ثوابه، معانی معقول در عمق نفس بسیط‌اند و پیش از فکر چیزی گرد آنها نمی‌گردد (نزدیک نمی‌شود) و چون فکر با ذهن استوار و فهم دقیق با آن برخورد کند آن را به عبارت می‌آورد و عبارت در این صورت از وزنی ترکیب می‌شود که نظم (موسیقی) شعر است و وزنی که سیاق سخن است و همهٔ اینها برمی‌گردد به نسبتی درست یا نادرست، و صورتی زیبا یا زشت، و ترکیبی پذیرفتنی یا دورانداختنی، و طعمی شیرین یا تلخ، و راهی آسان یا ناهموار، و بدیهه‌ای ممتاز یا مردود، و دلیلی قاطع یا ردشده، برهانی روشن‌کننده یا تاریک‌کننده و جایگاهی دور یا نزدیک، و شنیده‌ای دلپذیر یا ناخوش، و آشنا یا غریب. پس فضیلت نثر انکارپذیر نیست. نظم هم شرفی برای خود دارد که قابل انکار و پوشانیدن نیست؛ زیرا خوبی‌های نثر دربرابر خوبی‌های نظم است و بدی‌های نثر دربرابر بدی‌های نظم. آنچه هردو از آن ناچارند سلامت و دقت و دوری از الفاظ دشوار و چیزهایی است که نیازمند تأویل و خلاصه‌کردن است. سرانجام، نتیجه

می‌گیرد که بهترین نوع سخن آن است که صورت آن بین نظم و نثر باشد، ولی نه نظم باشد و نه نثر (توحیدی، بی‌تا: ۱۳۰ - ۱۳۹).

نتیجه‌گیری

از بازخوانی آرای بلاغیون درباب تقابل نظم و نثر برمی‌آید که غالب رویکردهای ایشان، بیش از آنکه بنیاد زیبایی‌شناختی داشته باشد، رویکردی دینی و سیاسی دارد. به‌تعبیر دیگر، ازسویی، از کتاب و سنت شواهدی در جهت تأیید یا تجویز شعر یا نثر استخراج می‌کردند و ازسوی دیگر، جایگاه شاعر یا کاتب را در عرصهٔ حکومت و مجالست و مصاحبت با شاه و وزیر، عیاری برای برتری نظم یا نثر در نظر می‌گرفتند. شاید بتوان گفت دیدگاه سلبی قرآن به شعر، و پیوند شاعر و کاتب با دربار، چنین مواجهه و مدخلی را گریزناپذیر می‌کرده است. ازاین‌رو، کمتر از جهت عناصر زیبایی‌شناختی به داوری درباب ویژگی‌های نظم و نثر پرداخته‌اند. اما هرچه بود، هریک از طرفداران نظم یا نثر در نفی و تنزل مرتبهٔ دیگری می‌کوشید.

دراین‌میان، ابوحیان توحیدی استثنا محسوب می‌شود. او بیش از آنکه به‌دنبال شواهد قرآنی و روایی و شاخصهٔ سیاسی در جهت تأیید و رد نظم یا نثر باشد، با رویکرد فلسفی و زیبایی‌شناختی به نزاع مشهور میان طرفداران نظم و نثر می‌پردازد. بدین‌منظور، بی‌آنکه همچون طرفداران نظم و نثر به ذکر دلایل برتری یکی بر دیگری بسنده کند، ابتدا از دیدگاه معرفت‌شناختی، و فارغ از شقوق آن، به ماهیت سخن و انواع آن می‌پردازد. مثلاً، اینکه سخن حاصل تأمل است یا بر بداهه استوار است یا اینکه محصول تأمل و بداهه. آن‌گاه، امتیازات شعر و نثر را به‌طور مستقل و مجزا از منظر فلسفی و ادبی برمی‌شمارد. در مقایسه با آرای بلاغیونی که در این موضوع سخن رانده‌اند، جدای از آنکه توحیدی در اقامهٔ دلایل بر فراز این تقابل‌ها قرار می‌گیرد، در احتجاجات خود نیز گزاره‌های درخور تأملی را با خواننده در میان می‌گذارد که او را از دیگر بلاغیون متمایز می‌سازد؛ گزاره‌هایی چون: «نثر از جهت وحدت، الهی است و از جهت سرآغاز، طبیعی است»؛ «نثر از خرد وام می‌گیرد»؛ «شاعر در مقایسه با نویسنده میدان فراخ‌تری برای آفرینشگری دارد»؛ «منظوم از جهتی نثر است و منثور از جهتی نظم است»؛ و سرانجام اینکه، بهترین نوع سخن را سخنی می‌داند که بهره‌ای از نظم و نثر داشته باشد، که خود می‌تواند ناظر به یک ژانر و نوع ادبی خاص باشد که از نظم و نثر در تلقی رایج فراتر می‌رود.

پی‌نوشت

۱. نگاه ایجابی یا سلبی به شعر در سنت غربی از گذشته‌های بسیار دور تا به امروز وجود داشته است. چنان‌که رویکرد انتقادی افلاطون به شعر و شاعران از جهت اخلاقی و معرفت‌شناختی در *رسالهٔ جمهوری* تا اعادهٔ حیثیت شعر و شاعران به‌وسیلهٔ شاگردش ارسطو با تلقی متفاوت از محاکات در تاریخ فلسفهٔ غرب محل توجه پژوهشگران بوده و هست. سر فیلیپ سیدنی، شلی، کولریج، نیچه، هگل، شلگل در دفاع از شعر یا هم‌سازی فلسفه و شعر سخن گفته‌اند. نکتهٔ حائز اهمیت در نوشته‌هایی که به دفاع از شعر پرداخته‌اند، در وهلهٔ اول، بعد تعلیمی و اخلاقی، و در ادامه توجه به ماهیت زیبایی‌شناختی بوده است. برای اطلاع از بوطیقای سر فیلیپ سیدنی و شلی، به کتاب ارزشمند دیوید دیچز، *شیوه‌های نقد ادبی* مراجعه کنید. همچنین «سنّت جهانی دفاع از شعر و بررسی دیدگاه‌های عبدالقاهر جرجانی در کتاب *دلائل الإعجاز فی القرآن*» به‌قلم فرزاد قائمی، و مقالهٔ «poetry» در *دانشنامهٔ فلسفیِ راتلج*، جلد ۷ به قلم شوسترمن به زبان انگلیسی.

۲. برای پرهیز از بالارفتن حجم مقاله مجبور شدیم اقوال بلاغیون طرفدار نظم یا نثر را کوتاه‌تر بیاوریم. گفتنی است که این مقاله کوتاه‌شدهٔ نوشتاری است که در آیندهٔ نزدیک در قالب کتاب مستقلی به زیور طبع درخواهد آمد.

۳. یادآور تحلیل قدامةبن‌جعفر از آیات و احادیثی است که در آنها از ذم و نکوهش شاعر و شعر سخن گفته‌اند و ر.ک: قدامةبن جعفر، *نقد النثر*، ۷۷ - ۷۸.

۴. شایان ذکر است که ابن‌خلدون قائل به‌تفکیک ساحت شعر از نثر است (ابن‌خلدون، ۱۳۵۳: ۱۲۰۲).

منابع

ابراهیم، عبدالـله (۲۰۰۵) *موسوعة السرد العربی*. بیروت: الموسسة العربیة للدراسات و النشر.

آذرشب، فرشته (۱۳۸۴) «احوال و آثار فیلسوف ادیب ابوحیان توحیدی». *کیهان فرهنگی*. شماره‌های ۲۳۱ و ۲۳۲: ۵۴ - ۵۷.

ابن‌اثیر، علی‌بن‌محمد (۱۳۷۵ق/ ۱۹۵۶) *الجامع الکبیر فی صناعةالمنظوم و المنثور*. قام بتحقیقه و التعلیق علیه مصطفی جواد و جمیل سعید. بغداد: الجمع العلمی العراقی.

ابن‌قتیبه (۱۹۶۳) *ادب الکاتب*. حققه و ضبطه محمد محیی‌الدین عبدالحمید. قاهره: مکتبة السعادة.

ابن‌قتیبه (۱۹۸۵) *الشعر و الشعراء*. تصحیح مفید قمحه و نعیم زرزور. بیروت: دارالکتب‌العلمیه.

ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۵۳) *مقدمهٔ ابن‌خلدون*. جلد دوم. ترجمهٔ محمد پروین گنابادی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ابن‌رسول، *سید محمدرضا و همکاران (۱۳۹۲) «تحلیل سبک‌شناختی کتاب الامتاع و المؤانسة ابوحیان توحیدی». لسان مبین (پژوهش ادب عرب). شمارهٔ ۱۲: ۱-۲۳.*

ابن‌رشیق قیروانی (۱۹۸۱) *العمده فی محاسن الشعر و آدابه*. حققه و فصله و علق حواشیه محمد محیی‌الدین عبدالحمید. بیروت: دارالجیل.

پورجوادی، نصرالـله (۱۳۶۶) «نقد فلسفی شعر از نظر عطار و عوفی». *معارف*. دورهٔ چهارم. شمارهٔ ۳: ۴۰۵-۴۲۰.

تبریزی، محمدبن‌مسعود (۱۳۸۱) *سفینهٔ تبریز*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

توحیدی، أبوحیان (بی‌تا) *الامتاع و المؤانسة*. الجزء الثانی. به‌تحقیق احمد امین و احمد الزین. بیروت: دارالمکتبه الحیاه.

ثعالبی، عبدالملک‌بن‌محمد (۱۹۷۲) *رسائل الثعالبی او نثر النظم و حل العقد*. مقدمه‌نویس علی خاقانی. بغداد: مکتبة دارالبیان.

جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۸) *دلائل الاعجاز فی القرآن*. ترجمه و تحشیه سیدمحمد رامنش. تهران: آستان قدس رضوی.

خفاجی، ابن‌سنان (۱۹۸۲) *سرالفصاحه*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

دستگردی، وحید (۱۲۹۹) «مناظرهٔ میان شعر و نثر». *ارمغان*. شمارهٔ ۱۰: ۳۲۵-۳۲۹.

دهقانی، محمد (۱۳۸۹) *از شهر خدا تا شهر انسان*: در نقد و بررسی ادبیات کلاسیک و معاصر. تهران: مروارید.

ذکاوتی قراگوزلو، علیرضا (۱۳۷۴) *ابوحیان توحیدی*. تهران: طرح نو.

سجادی، سیدجعفر (۱۳۵۰) «ابوحیان توحیدی». وحید. شمارهٔ ۸۹: ۲۲۶ – ۲۳۳.

شمس‌آبادی، حسین (۱۳۹۴) «*شعر بهتر است یا نثر* (مقابلهٔ آراء و دیدگاه‌ها در ادب فارسی و عربی)». *ادب عربی*. سال هفتم. شمارهٔ ۱: ۱۵۵- ۱۷۶.

عسکری، ابوهلال (۱۹۷۱) *الصناعتین*: الکتابة و الشعر. تحقیق علی‌محمد البجاوی. محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دارالفکر العربی.

عنصرالمعالی، کیکاووس (۱۳۴۷) *قابوس‌نامه*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۶۱) *لباب‌الالباب*. تصحیح محمد قزوینی و ادوارد براون. تهران: کتاب‌فروشی فخر رازی.

قدامه‌بن‌جعفر (۱۹۸۰) *نقدالنثر یا البیان*. بیروت: دارالکتاب العلمیه.

محبتی، مهدی (۱۳۸۸) *از معنا تا صورت*. تهران: سخن.

نظامی عروضی، احمدبن‌عمربن‌علی (۱۳۷۵) *چهارمقاله*. تصحیح علامه محمد قزوینی. به‌اهتمام محمد معین. تهران: جامی.

Persian References In English

Askari, Abu Hilal (1971) *Sinaatain*, Vers and Poetry. Investigation of Ali Mohammad Al-Bajawi. Qahirah: Dar Al-Fikr Al-Arabi [In Arabic]

Aufi, Sadid Al-Din Muhammad (1983) *Lobab Al-Albab*. Edited by Mohammad Qazvini and Edward Brown. Tehran: Fakhr Razi Bookstore [In Persian]

Azarshab, Fereshteh (2005) "Biography and works of the philosopher Adib Abu Hayyan Tawhidi", *Keyhan Farhangi*, January and February, Nos. 231 and 232: 54-57 [In Persian]

Dehghani, Mohammad (2010) *From the City of God to the City of Man*: in Critique and Study of Classical and Contemporary Literature, Tehran: Morvarid [In Persian]

Ibrahim, Abdullah (2005) *Al-Sard Al-Arabi Encyclopedia*. Beirut: Arab Foundation for Studies and Publishing [In Arabic]

Ibn Athir, Ali Ibn Muhammad (1956) Al-Jame 'Al-Kabir in the system of poetry and prose. with research and commentary on Mustafa Javad and Jamil Saeed Baghdad: The Iraqi Scientific Association [In Arabic]

Ibn Khaldun, Abdul Rahman (1975) *Introduction to Ibn Khaldun*. Volume II. Trans by Mohammad Parvin Gonabadi. Tehran: Book Translation and Publishing Company [In Persian]

Ibn Qutaybah (1963) *Adab al-Katib*. Mohammad Mohiuddin Abdul Hamid, Al Qahirah :Maktabossadah [In Arabic]

Ibn Qutaybah (1985) Poetry and Poets. Correction of Mofeid Qamha and Naeem Zarzour. Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya [In Arabic]

Ibn Rashiq Qirwani (1981) Al-Umda in the Virtues of Poetry and Manners. the Margins of Mohammad Mohiyya al-Din Abdul Hamid. Beirut: Dar Al-Jalil [In Arabic]

Ibn Rasool, Seyyed Mohammad Reza et al. (2013) "Stylistic Analysis of Abu Hayyan Tawhidi's Al-imtāʿ wa al-muʾānasaẗ". *Language of Explanation* (Arabic Literature Research). No. 12: 1-23 [In Arabic]

Jorjani, Abdul Qahir (1990) *Dalael Al-Ejaz*. Trans and Annotated by Seyed Mohammad Radmanesh. Tehran: Astan Quds Razavi [In Persian]

Khafaji, Ibn Sanan (1982) *Ser al-Fasaha*. Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya [In Arabic]

Mohabbaty, Mehdi (2009) *From Meaning to Face*. Tehran: Sokhan [In Persian]

Nizami Aroozi, Ahmad Ibn Omar Ibn Ali (1996) *Four Articles*. Corrected by Allama Mohammad Qazvini. By the Efforts of Mohammad Moin. Tehran: Jami [In Persian]

Onsor al-Ma'ali, Kikavus (1969) *Qaboosnameh*. Tehran: Book Translation and Publishing Company [In Persian]

Pourjavadi, Nasrollah (1987) "Philosophical Critique of Poetry from the Perspective of Attar and Awfi". *Ma''rif*. The fourth period. No. 3: 405-420 [In Persian]

Qadameh Ibn Jafar (1980) *Critique of Prose*. Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya [In Arabic]

Sajjadi, Seyed Jafar (1972) "Abu Hayyan Tawhidi", *Vahid*, No. 89: 226 – 233 [In Persian]

Shamsabadi, Hossein (2015) “Is Poetry better or Prose” (Confrontation of Opinions and Views in Persian and Arabic Literature). *Arabic Literature*. Seventh Year. No. 1: 155-176 [In Persian]

Tabrizi, Mohammad Ibn Massoud (2002) *Safineh of Tabriz* , Tehran: University Publishing Center [In Persian]

Tawhidi, Abu Hayyan (Dateless) *Al-imtāʿ wa al-muʾānasaẗ.* Part II. Investigated by Ahmad Amin and Ahmad Al-Zain. Beirut: Dar al-Muktabah al-Hayah [In Arabic]

Thalabi, Abdul Malik Ibn Muhammad (1972) *Al-Thalabi's Treatises or Nasr or Nazm and Hel-ol-Egd*. Introduction by Ali Khaghani. Baghdad: Dar al-Bayyan School [In Arabic]

Zakavati Qaraguzlu, Alireza (1995) *Abu Hayyan Tohidi*, Tehran: Tarh-e No [In Persian]